

گفتاری پراکنده در باب علم شریف بیهوشی

دکتر کمال فانی

متخصص بیهوشی و مراقبت‌های ویژه، فلوشیپ بیهوشی قلب، عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، بیمارستان شهید مدرس

بدان رفع الله قدرکم فی الدارین، که علم بیهوشی جامع طب است مشتمل بر جمیع امراض داخلی و اعمال جراحی و فنون مراقبت‌های حیاتی که همه چیز در این پهنه‌ها باید بدانی و بیش از آنچه می‌دانی باید بتوانی. از ساده‌ترین امور که داشتن "هوای" بیمار است چون در بیهوشی جز خدا فریادرس و جز تو کس ندارد تا خطیرترین آنها که تدبیر "هواراه" اوست و چون نقصان یابد معاذالله بیش از آنکه بیمار باشد میت شود به طرفه‌العین. گاه شاید به تمام اتمام، تیمارش کردن و گاه باید به دست و دهان نجاتش دادن که عین صواب است و بحر ثواب.

فرخ فضیلتی است که تنزیل (۱) کردگار

حفظ حیات را به اطبا سپرده است

گر یک نفر به علم و تلاشت نجات یافت

محيای کل جهانت شمرده است

که جلّ و علا فرمود: من أحياءها فكأنما أحيأ الناس جميعاً این علم را در تعریف چهار پایه است: از هوش بردن، بی‌درد و حرکت کردن و فراموشی. هنر آن است که این چهار "با هم باشد" که گزرمه‌گان نیز بی حرکت توانند کرد و "به جا باشد" که ساقیان نیز بی‌درد کنند و "به اندازه و بی‌صدمه باشد" که صعقه نیز بیهوش کند و "بازش توان گرداند" که کبر سن نیز فراموشی دهد.

و در کنار این چهار، دو صد غموض و رموز دیگر باید که چون اهل این حرفه باشی خود دانی و گر نباشی گفتن از آنان بی‌ثمر است.

بی اسرار خرابات مغان می‌گردی

باید از شهد و شراب دگران برگردی

بنده مرتبت پیر خرابات شوی

خاکبوس قدم حلقه رندان گردی

و اینها همه بغیر از علم مراقبت‌های حیاتی است که خود دنیایی از دانایی است و همچون جوانی برومند به هر کجا رسد فرزند بیهوشی است.

جوانی به مادر کمی اخم کرد
به اخمش دل مادرش زخم کرد
سرش را به درب و به دیوار کوفت
به فرش و زمین، مشت بسیار کوفت
که این خانه دیگر برایم کم است
کمی سروری بر دلم مرهم است
منم پهلوانی حریف پلنگ
توانم که با ببر و با شیر جنگ
بخوهم ازین خانه بیرون شوم
بدنبال جیحون و سیحون شوم
بخوهم بدشت و به دریا روم
جهان گردم از کوه بالا روم
بگفتا بدو مادر ارجمند
در این خانه کس را نبستم به بند
چه آنکه که چون ذره‌ای در شکم
تو را حمل کردم به بیش و به کم
چه اکنون که چون پهلوانی رشید
سر انگشت دستت به گردون رسید
تو فرزند بودی و من مادرت
نگهدار و غم خوار و غم پرورت
کنون هر جهنم (۲) که خواهی برو
به همراهی مور و ماهی برو
ولیکن بدان: گرگ صحرا شوی
چو مهواره تا ماه بالا روی
به شاهنشهان پادشاهی کنی
امیری جنگ و سپاهی کنی
تو فرزند باشی و من مادرت
خنک سایه مهر من بر سرت
زبانم همیشه دعاخوان توست
دعایم به هر جا نگهبان توست

ان الله علیم بذات الصدور و خیر الامور
روزی جوانان به نزد استاد رحمت‌الله علیه عارض شدند که
آنچه از این علم مقدور بود آموختیم و هر تجربه که میسور
بود اندوختیم. رخصت ده تا به تیمار خلق شتاییم. فرمود: لا
تصبح سباحه الا بالسباحه (۴). گفتند ما را در این راه پندی
ده. فرمود:

بیمار، روی تخت عمل چون قرار یافت
باید بلا درنگ به بالین او شتافت
در ظاهرش دقیق باش و به کشف الغطا بکوش
از قلب و مغز پرس و نگر کن به عقل و هوش
از گفته‌اش هزار مطالب توان شنید
وز چهره‌اش هزار معانی شود پدید
هم پرسشی ز خواب و خور و واپسین غذا
هم دانشی به کیف و کم مصرف دوا
قارور (۵) و قلب نگار (۶) و فشار و نبض
فرتور (۷) و عیب‌نمایی به بسط و قبض
هر نکته‌ای که در نظرت بی‌ثمر بود
شاید نجات‌بخش، به وقت خطر بود
از اینهمه توجه و دقت تو را نوید
وجدان بی‌عذاب و خطانامه‌ای سپید
هشیار و با سواد (۸) و شکیب و پاک باش
هم نام نیک داری و هم وسعت معاش
وسلام بر دانایان و رهروان هدایت

پاورقی:

۱. مراد قرآن است
۲. نمونه مادران اصیل ایرانی که در ظاهر با تصمیم فرزند اظهار همراهی کنند اما نظر واقعی خود را در لفافه به زبان آرند.
۳. چماق
۴. جز شنا کردن، مهارت شناگری نیفزاید
- ۵- نمونه و جواب آزمایشگاهی
- ۶- نوار قلب
- ۷- گرافی به معنای عام
- ۸- ظریفی گفت می‌توان "سهام" را جایگزین "سواد" نمود که نتیجه مشابه بلکه مطلوب‌تر دهد

خردسالی پدر را همی گفت: پیشه‌ات چیست که ملای
مکتب و همدرسانم پرسند و ندانم؟ پدر گفت به وسیلتی
بیمار را می‌نوازم تا هوش از سرش مفارقت نماید. فردا چو از
پیشه پدرش پرسیدند کودک گفت: بر فرق بیماران تخماق
(۳) کوبد.

حرج نیست بر کودکی گر مر او فهم نیست
چو این را بزرگان ندانند باید گریست
چه بسیار از عوام و صد افسوس خواص که ندانند بیهوشی
چه منزلت دارد و نبودش چه مذلت آرد.
هوا لطیف و زمین سبز و آسمان آبی
چهارپای نداند که لطف باران است
اگر که چند صباحی به جلگه آب نرفت
زقبض و قهر طبیعت، ستور حیران است
پدری فرزند سرکش را نصیحت همی کرد که در انتخاب
حرفه هشیار باش. بیهوشی سهل و ممتنع است. سالی به نرمی
گذرد و آنی جگر بدرد و چه بسا که در آن دم جان به کف
گذاشته‌اند اهل این حرفه از هول.
بسی سهل باشد الک بیختن
چو پر شد بیاید عرق ریختن
به عمری تن خویش فربه کنی
به آنی بگیرند جان را ز تن
روزی استادمان رحمت‌الله علیه که به مطایبه شهره بود
زبان به تأدیب گشود که زنه‌ار بیمار بیهوش را ترک نکنید مگر
به امان شخصی امین... و آنگاه فرمود: کدام کس از خداوند
امین‌تر؟

ادیبی را گفتند: واژه "بیهوشی" وافی به مقصود نیست که
بی‌هوش کردن، بخش کوچکی از این علم است و به هوش
آوردن سخت‌تر، همچنین مجهول است که ناظر بر فعل است
یا فاعل یا علم و پیشه و آخر آنکه از لغت بیهوشی یک استمرار
غیر فعال و ساکن مستفاد شود. شما را چه دستور است؟ گفت
: "هوشیار" یا "هشیار" پسندم به دو معنا که صاحب این علم
و حرفه خود باید آگاه و "واجد هوش" باشد و نیز محافظ و
"یار هوش" بیمار تا به صحت بازگرداندش.
به تطبیق فاعل و فعل و حرفه می‌توان "هشیار و عملیات
هشیاری و تخصص هشیاری" را مقارن خواند با "جراح و عمل
جراحی و تخصص جراحی".